گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهیده عصمت پورانوری، شهید شاخص بسیج مستضعفین در سال ۹۸

نوعروس دزفول با غسل شهادت پرواز کرد

صغری خیل‌فرهنگ

عصمت پورانوری در سال ۹۸ به عنوان شهید شاخص زن کشورمان انتخاب شده است. وی که در سال ۱۳۴۱ در شهرستان دزفول متولد شد، در مبارزه علیه رژیم پهلوی شرکت داشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در تمامی جلسات عقیدتی ـ سیاسی که تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد. وی در تاریخ ۱۹ آذر ماه سال ۱۳۶۰ در اثر بمباران هوایی بعثی‌ها، در شهر دزفول به شهادت رسید. برای آشنایی با برگ‌هایی از زندگی شهید شاخص زن سازمان بسیج مستضعفین، با فرخنده پورانوری خواهرش همکلام شدیم که ماحصلش را پیش رو دارید. در ادامه نیز گذری به زندگی شهید علیرضا پورانوری برادر شهیده عصمت پورانوری که در والفجر مقدماتی به شهادت رسید و جاویدالاثر شد خواهیم داشت.

خواهر شما شهیده عصمت پورانوری به عنوان شهید شاخص سالِ بسیج مستضعفین انتخاب شد. قطعاً تربیت دینی و مکتبی خانواده روی ایشان تأثیر بسزایی داشته است. از خانواده‌تان بگویید.

ما پنج خواهر و دو برادر بودیم. والدین ما برای امرار معاش خیاطی می‌کردند. پدر با پدربزرگم خیاطی می‌کرد. کار پر زحمتی بود. کت و شلوار می‌دوختند. کارهایشان و تولیداتشان هم عالی بود. پدر روی رزق حلال تأکید داشت. همین مغازه کوچک سه خانواده را اداره می‌کرد. فقط خانه ما هفت سر عائله داشت. روزی‌شان از همین مغازه بود.

آن زمان کمتر کسی لباس آماده می‌خرید. این موضوع به ۵۰ سال پیش بازمی‌گردد. از این طرف مادر هم خیاطی می‌کرد و کمک حال بابا بود. ما آن زمان سن و سال زیادی نداشتیم. خود من متولد ۴۷ هستم. مادر یکی از اتاق‌های خانه را که نزدیک در حیاط بود برای کار خیاطی اختصاص داده بود. در همین اتاق کوچک شاگرد هم داشت هم با چرخ خیاطی و هم چرخ صنعتی کار می‌کرد. همین که از خواب بیدار می‌شد، می‌رفت لباس برش می‌زد و بعد می‌آمد صبحانه بچه‌ها را مهیا می‌کرد.

آن زمان ما درس می‌خواندیم و سرمان به کار خودمان بود. اما تابستان می‌توانستیم کمک حالش باشیم و در کار خانه یا آشپزی کمکش کنیم. غیر از آن همه زحمت‌های خانه و امور خانه‌داری به عهده مادر بود. مادر می‌گفت شب غذای فردا را آماده می‌کردم تا بتوانم به کارهای خیاطی‌ام برسم.

زندگی مرتب و روی اصولی داشتیم. بچه‌ها هم قانع بودند. نزدیک عید که کارشان زیاد بود، مادرم شلوارها را به خانه می‌آورد و ما دخترها پایین شلوارها را پس‌دوزی می‌کردیم. خودش هم تا صبح در کارگاه خیاطی می‌ماند تا سفارشات مردم را سر زمان تعیین شده به دستشان برساند. در قبال کارهایی که انجام می‌دادیم هم به ما دستمزد می‌داد تا دسترنج زحماتمان را ببینیم. همه این کار و گرفتاری‌های پدر و مادرم آنها را از تربیت و پرورش فکری و معنوی ما غافل نکرد. آنها قبل از انقلاب هم روی رفتار و حجاب ما دخترها تأکید داشتند. مادر برای ما چادر رنگی دوخته بود. ما زیاد بیرون از خانه نمی‌رفتیم. مدرسه هم با چادر می‌رفتیم. ما هم مطیع و قانع بودیم و اینگونه تربیت شده بودیم. خوب یادم است مادرم به یکی از همسایه‌ها که خطاط بود سفارش کرد تا روی کاغذ بزرگی برایش این بیت شعر را بنویسد: «ای زن به تو از فاطمه اینگونه خطاب است/ارزنده‌ترین زینت زن حفظ حجاب است.» این را روی سردر ورودی اتاق خیاطی‌اش زد تا تکلیف مشتری‌هایش با مادر بر سر اعتقاداتش حل شود. او معتقد و مقید به حفظ حجاب بود.

امروز هم که مادر دو شهید است همین رویه را ادامه داده و می‌دهد. به کارهای خیریه می‌رسد و در رفع مشکلات مردم نیازمند تلاش می‌کند. پدر و مادرم باخدا بودند. رزق حلال خیلی برایشان مهم بود. معتقد بودند تأثیر زیادی بر عاقبت به خیری دارد.

شهیده عصمت فرزند چندم بود؟ خاطراتی از دوران کودکی‌تان دارید؟

عصمت متولد سال ۱۳۴۱ و سومین فرزند خانواده ما بود. ما در شهر مذهبی دزفول زندگی می‌کردیم. دزفول شهری اصیل و مذهبی بود. اما آن زمان کلاس‌های قرآنی یا مؤسسات فرهنگی وجود نداشت. ما پنج خواهر در تابستان برای آموزش و یادگیری قرآن پیش خانم کاظمینی می‌رفتیم. ایشان اهل عراق بود. خیلی از دخترها پیش ایشان می‌رفتند. ما همگی روی بالکن حیاط خانه‌شان می‌نشستیم و گرمای آفتاب باعث می‌شد ما به کنج بالکن که سایه بود و هوای خنک‌تری داشت، پناه ببریم و قرآن بخوانیم. عصمت به خانم کاظمینی در آموزش قرآن کمک می‌کرد. ایشان بسیار به فراگیری علوم دینی و معارف اسلامی علاقه‌مند بود. مفاتیح را هم می‌خواند. خواهرم اهل عمل به قرآن بود. علاقه‌ای وافر در وجودش بود و خودش هم خیلی تلاش می‌کرد. در جلسات قبل از انقلاب شرکت می‌کرد. همه اینها روی شخصیت عصمت تأثیر گذاشته بود. ایمان بالایی داشت. خدا ترس بود و اهل مطالعه.

از عمه‌ام تکه پارچه‌ای گرفت و با آن روسری درست کرد. تنها دانش‌آموز مدرسه بود که قبل از انقلاب با شجاعت روسری سرش کرد. این نشئت گرفته از ایمانش بود که دوست داشت حجابش را حفظ کند. وقتی به مسافرت می‌رفتیم از ما می‌خواست که سوغات برایش کتاب‌های دینی بیاوریم. خوب به یاد دارم، یکی از سوغاتی‌های شیراز کتاب اصول کافی بود. عصمت ارزش این کتاب را خوب می‌دانست. قبل از انقلاب در کلاس‌های ایدئولوژی عقیدتی که در کوچه پس کوچه‌های شهر برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. علت برگزاری کلاس‌ها در کوچه‌ها این بود که اگر ساواکی‌ها حمله کردند، آنها بتوانند راه فراری پیدا کنند و در دست آنها اسیر نشوند. من را هم یکی دو بار با خودش برد. همه مباحث کلاس‌ها را هم یادداشت می‌کرد. وقتی از علت این کارش می‌پرسیدیم، می‌گفت: «می‌خواهم، در ذهنم خوب ماندگار شود.»

به نظر شما این شخصیت انقلابی و بسیجی چطور در وجود عصمت شکل گرفت؟

یکی از علل داشتن روحیه انقلابی و بسیجی در وجود عصمت عموهایم بودند که فعالیت انقلابی داشتند. وقتی عموهایم لو می‌رفتند، همه کتاب‌هایشان را داخل گونی می‌ریختند و به زیرزمین خانه ما می‌آوردند. ما آنها را تا آرام شدن اوضاع نگه می‌داشتیم. علت دیگر این بود که عصمت اهل مطالعه بود. همین امر سبب می‌شد در راهی که انتخاب کرده است ثابت قدم بماند. بسیاری از کتاب‌هایش هم هنوز به یادگار مانده است. یکی دیگر از ویژگی‌های عصمت همان آتش به اختیار عمل کردنش بود.

خوب به یاد دارم آن زمان کلاس‌های آموزش عربی و تفسیر قرآن کم بود یا در دسترس ما نبود. عصمت برای اینکه بتواند در این زمینه هم مهارت لازم را به دست بیاورد، همراه با دوستش ساعت‌هایی از روز را به خواندن کتاب عربی آسان تخصص داده بود تا به واسطه شناخت قواعد عربی و مفاهیم فارسی لغات بتواند به خوبی قرآن را معنا و تفسیر کند و ما به صورت عملی آنچه از قرآن و کتب دینی آموخته بود را می‌دیدیم. ایشان وقت شستن ظرف‌ها این آیه را می‌خواند: «مِنَ الْمُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیهِ فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَهُ وَمِنهُم مَن یَنتَظِرُ وَما بَدَّلوا تَبدیلًا» «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.» یکی دیگر از آیه‌هایی که همواره عصمت می‌خواند، این بود: «یَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّةِ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّةِ یَا صَاحِبَ الْمَوَاهِبِ السَّنِیَّةِ.»

شهید بعد از انقلاب چه فعالیت‌هایی داشت؟

عصمت بعد از اخذ دیپلم و همزمان با انقلاب در راهپیمایی و تظاهرات مردمی شرکت می‌کرد. او با بصیرت و علمی که به این مسیر داشت در این راه گام برمی‌داشت. ایشان بعد از تشکیل بسیج وارد این نهاد مردمی شد و همراه با خواهران بسیجی در فعالیت‌های هنری و فرهنگی همکاری می‌کرد. عصمت برای تدریس در آموزش و پرورش پذیرفته شد اما خودش برای تدریس در نهضت سوادآموزی اقدام کرد و گفت معلم آموزش و پرورش زیاد است. من برای تدریس به روستاها می‌روم. در اوایل تشکیل نهضت سوادآموزی در دزفول، در تمامی جلسات عقیدتی- سیاسی که از طرف نهضت تشکیل شده بود، شرکت داشت و در ارزیابی پایانی این جلسات، به عنوان یکی از خواهران نمونه در اجرای تکالیف محوله و درک مفاهیم تدریس شده انتخاب شد.

او علاقه زیادی به اجرای فرمان امام در امر مقدس سوادآموزی داشت و این را بارها متذکر شده بود که در نهضت خدمت کنم. در ادامه فعالیت‌هایش، همراه بچه‌های جهاد سازندگی به روستاها می‌رفت و در امور جهادی هم سهیم بود. حتی فصل درو کردن گندم هم به روستاها می‌رفت تا کشاورزان را در برداشت محصولاتشان کمک کند. قبل از انقلاب نامش را تغییر داد. نامش منیژه بود اما این نام را دوست نداشت و نام «عصمت» را برای خودش انتخاب کرد. می‌گفت پاکی این نام را دوست دارم.

گویا خواهرتان اندکی قبل از شهادت ازدواج کرده بودند؟

بله، عصمت سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد. یعنی همان سال که به شهادت رسید. همسرش پاسدار بود. ایشان خواستگاران زیادی داشت. آنقدری که ما دیگر خسته شده بودیم. عصمت هر بار با روی باز با خانواده‌هایشان برخورد می‌کرد. می‌خواست اعتقادات طرف مقابلش را خوب بسنجد. می‌گفت من می‌خواهم با کسی که به لحاظ اعتقادی بالاست، ازدواج کنم.

> خواهرم خواستگاران زیادی داشت. آنقدری که ما دیگر خسته شده بودیم. عصمت هر بار با روی باز با خانواده‌هایشان برخورد می‌کرد. می‌خواست اعتقادات طرف مقابلش را خوب بسنجد. می‌گفت من می‌خواهم با کسی که به لحاظ اعتقادی بالاست، ازدواج کنم

سبک ازدواج و زندگی خواهرم نمونه‌ای کامل از سبک زندگی دینی است. بعد از خواستگاری همسرش و قبول ایشان مراسم خیلی ساده‌ای برگزار شد. عصمت اهل قناعت بود. لباس عروسی‌اش مانتو و شلوار بود و یک چادر گلدار. شلواری را که همیشه استفاده می‌کرد شست و اتو کرد و همان را پوشید. به مادرم گفته بود من لباس‌های مجلسی بیرون را نمی‌خواهم. همین لباس ساده را برای روز عروسی‌ام می‌پوشم. برای عروسی‌اش آرایشگاه هم نرفت. فکر نمی‌کنم شما کسی را پیدا کنید که اینطور باشد. او به ظاهر توجه نمی‌کرد. همه حواسش به عرفان و اعتقادات طرف مقابلش بود. طرز فکرش به سمت خدا و تعالی بود. اینها برایش خیلی مهم بود. سبک ازدواجش باید مورد توجه دختران امروز ما قرار بگیرد.

وقتی می‌خواستند چادر عروسی‌اش را برش بزنند، عصمت زیر لب چیزی می‌گوید، مادر می‌پرسد: با خودت چه می‌گویی؟ عصمت در پاسخش می‌گوید: به خدا می‌گویم، خدایا من لیاقت دارم زیر این چادر شهید شوم یا نه؟!

عصمت شب عروسی‌اش همراه همسرش رفت و در مراسم دعای کمیل شرکت کرد. زندگی‌اش را اینگونه آغاز کرد. در شرایطی که همه چیز زیر بمباران و توپخانه‌های دشمن بود رفت و در دعای کمیل شرکت کرد. آن زمان ۱۹ سال داشت و تنها ۶۶ روز بعد از ازدواجش به شهادت رسید.

پدر و مادر شهیده عصمت پورانوری در مراسم رونمایی از کتاب

نوعروس دزفول، چطور به شهادت رسید؟

قبل از شهادت عصمت با هم عکس خانوادگی گرفتیم. برادرم علی آن زمان در بسیج بود، دو روز قبل از شهادت عصمت با دوربین دوستش به خانه آمد و گفت چند فیلم در دوربین باقی مانده و می‌خواهم ببرم و ظاهر کنم. بیایید با هم عکس بیندازیم. عصمت چون همسرش در جبهه بود آن روز به خانه ما آمده بود. گویی خواست خدا بود که ما دو روز قبل از شهادت ایشان عکس یادگاری بیندازیم. من، عصمت، مادر و علی بودیم. همگی عکس انداختیم. عکسی که برای همیشه به یادگار ماند.

پنج‌شنبه ۱۹ آذر ماه سال ۱۳۶۰ بود. ما برای زیارت قبور شهدا به مزار شهیدان می‌رفتیم. دزفول دو قبرستان دارد. که یکی بهشت علی و یکی هم شهید آباد است. بهشت علی نزدیک خانه عصمت بود. او به همراه مادرشوهر و جاری‌اش برای زیارت قبور شهدا به سمت بهشت علی حرکت می‌کنند. عصمت قبل از رفتن غسل شهادت می‌کند. چون بمباران زیاد می‌شد این اتفاق طبیعی بود و خیلی‌ها غسل شهادت می‌کردند، یعنی خودشان را برای شهادت آماده می‌کردند و از هیچ چیزی ابایی نداشتند. در همان زمان بمباران ۱۶ نفر از اعضای خانواده همسرش شهید شدند. گویی به عصمت الهام شده بود. غسل شهادت کرده و راهی شده بود.

نزدیک پل قدیمی عصمت و همراهانش با مردمی که برای زنده نگه داشتن یاد شهدای بستان راهپیمایی کرده بودند، ملحق می‌شوند. هواپیماهای دشمن که مردم را روی پل می‌بینند، بمباران می‌کنند. بمب‌ها داخل آب می‌افتد اما ترکش‌هایش به مردم اصابت می‌کند. ترکش به پهلو و چند قسمت دیگر بدن عصمت اصابت می‌کند و شهید می‌شود. جاری‌اش هم مرضیه بلوایه شهید می‌شود و مادرشوهرش که شاهد شهادت عروس‌هایش بود به شدت مجروح و به بیمارستان منتقل می‌شود.

عصمت و جاری‌اش در چادرهایشان پیچیده شده بودند و در آن لحظات آخر هم چادرشان از آنها جدا نشده بود. ما در زمان جنگ با مانتو، شلوار و رو سری می‌خوابیدیم. برخی هم با چادر. آنقدر حجاب را دوست داشتیم که می‌گفتیم اگر شهید شدیم با حجاب باشیم.

ساعت ۳ بعد از ظهر بود. ما در خانه بودیم. با شنیدن صدای بمباران به بالای پشت بام رفتیم تا از محل دود متوجه اصابت بمب‌ها بشویم. دیدیم که دود از سمت پل است، اما نمی‌دانستیم که عصمت هم شهید شده است.

چطور متوجه شهادت ایشان شدید؟

ما تا غروب خبری از عصمت نداشتیم تا اینکه برادرم علی متوجه شهادت عصمت می‌شود. نمی‌خواستیم که به مادر به یکباره بگوییم. با عموها هماهنگ کرده بود که آرام آرام خبر شهادت عصمت را بدهند. مادرم که متوجه شلوغی کوچه شده بود، می‌خواست بیرون برود، اما علی مانعش می‌شد. مادر به علی می‌گوید: علی چه خبر است چرا نمی‌گذاری من بروم بیرون؟! علی مادر را بغل می‌کند و می‌گوید: خواهرم عصمت شهید شده است.

مزار عصمت در شهید آباد دزفول در کنار شهدای فتح‌المبین قرار دارد. شهادتش خیلی برایمان سخت و سنگین بود اما مادر با صبوری برخورد کرد. مادرشوهرش خانم فاطمه صدف‌ساز هم بعد از حدود ۴۰ روز تحمل جراحت به شهادت رسید. آن حادثه شهدای زیادی داشت. ما هر لحظه در انتظار از دست دادن عزیزی بودیم، چون شهر ما خیلی بمباران می‌شد. همسر عصمت هم در جبهه بود. زخمی شده بود. از ابتدای جنگ تا انتهای جنگ در جبهه بود.

شهیده عصمت پورانوری در کنار مادرش

برادرتان بعد از عصمت آسمانی شد؟

بله، برادرم شهید علیرضا پورانوری متولد ۱۳۴۴ بود. در بسیج نوجوانان ذخیره سپاه بود. از ابتدا وارد بسیج شد. ابتدا در فعالیت‌های بسیج شرکت داشت تا اینکه به امر امام خمینی (ره) راهی میدان نبرد شد. او در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد و در سن ۱۷ سالگی به شهادت رسید. یک سال و دو ماه بعد از عصمت شهید و جاویدالاثر شد. علی با شهادت عصمت کامل‌تر شد. او در مسیری که انتخاب کرده بود ثابت قدم شد. برادرم رفتار و نگاهش برای خدا بود. آنقدر ایمانش قوی شده بود که اصلاً باور نمی‌کردیم که این ایمان و رفتار از یک نوجوان ۱۷ ساله سر بزند. این پختگی و تکامل را می‌توانستیم در وجودش ببینیم. قبل از اعزام و شهادتش به من سر زد. به دیدار همسرم در سپاه رفته بود. همه فامیل را هم دیده بود. گویی می‌دانست که این آخرین وعده دیدارش خواهد بود. خیلی به پدر و مادرمان احترام می‌گذاشت. علی هم با قرآن مأنوس بود. اهل دعا و هیئت بود. آن روزها نوجوانان و جوانان درس را رها کرده و به جبهه رفته بودند. جبهه دانشگاه اینها شده بود. آنقدر علی پخته شده بود که اصلاً با قبل قابل قیاس نبود.

سخن پایانی

عصمت خیلی پیگیر اتفاقات و تحولات سیاسی بود. وقتی هم که جنگ شروع شد، مثل یک خبرنگار دائم پیگیر اخبار و ثبت آنها بود. همه را می‌نوشت. اینکه امروز ششم شهریور ماه سال ۱۳۶۰ چند بمب و چند موشک توسط بعثی‌ها بر سر مردم ریخته شده یا نیروهای ما به چه فتوحاتی دست پیدا کرده‌اند؛ همه را یادداشت می‌کرد. مثل یک خبرنگار کنجکاو بود.

> عصمت خیلی پیگیر اتفاقات و تحولات سیاسی بود. وقتی هم که جنگ شروع شد، مثل یک خبرنگار دائم پیگیر اخبار و ثبت آنها بود. همه را می‌نوشت. اینکه امروز ششم شهریور ماه سال ۱۳۶۰ چند بمب و چند موشک توسط بعثی‌ها بر سر مردم ریخته شده یا نیروهای ما به چه فتوحاتی دست پیدا کرده‌اند؛ همه را یادداشت می‌کرد. مثل یک خبرنگار کنجکاو بود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۰۶

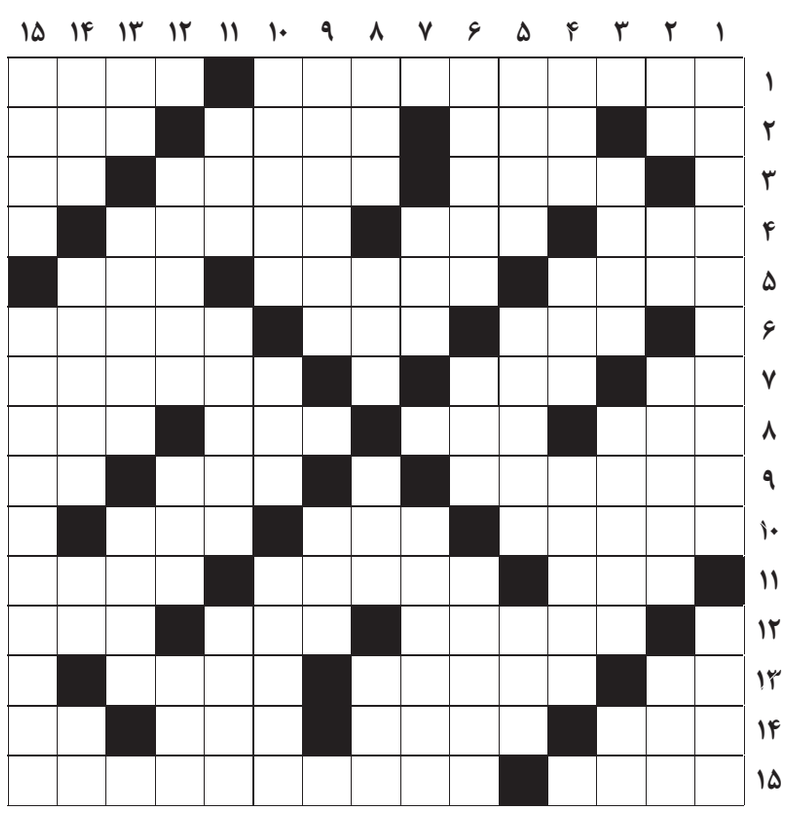

از راست به چپ

■ ۱- کنوانسیون- ترمز کشتی ■ ۲- ورم- از حروف مقطعه قرآنی- اس ام اس- عدسی محدب ■ ۳- روز نسیه- از عتبات عالیات- ضمیر انگلیسی ■ ۴- خزنده خوش خط و خال- لباس- کوچه‌ای که فقط از یک طرف گذرگاه دارد ■ ۵- بخشنده- چمچه- نام پسر یعقوب ■ ۶- چوب- کالای بدون بسته بندی- غول پیکر ■ ۷- وفا نشده- خط آهن- پلیس مخفی هیتلر ■ ۸- آواز آب خوردن گربه- اثر شاتو بریان- وقت و زمان معین- شهری نزدیک اردبیل ■ ۹- نام علمی قند خون- اسلحه‌ای در شمشیربازی- علامت مفعول ■ ۱۰- زیان و ضرر- واحد شمارش گردو- سرشک ■ ۱۱- بخیه درشت- نفت سیاه- اسلحه ■ ۱۲- کاغذ کپی- از مواد ورزش دوومیدانی- زرد انگلیسی ■ ۱۳- عمو- گیاهی- قتل سیاسی ■ ۱۴- گودال- اعلام اخطار رایانه‌ای- از ضمایر ملکی- مکان ■ ۱۵- وزش باد- نوعی موشک

از بالا به پایین

■ ۱- کنایه از تعداد بسیار از هر چیزی- زبانه ■ ۲- پرحرفی- دمابان- محل بازگشت ■ ۳- وسیع- مانورک- جدید ■ ۴- فانوس دریایی- بنی آدم- بی بی، بیگم ■ ۵- گردن کلفت- پایتخت لبنان- سود حرام ■ ۶- از امراض چشم- عدسی- جنگجو ■ ۷- از بین رفتن- هواپیمای اف پنج ■ ۸- دیروز عرب- سرند- به دندان گرفتن- همان یاری است ■ ۹- رقابت ورزشی- ضربه‌ای در تنیس ■ ۱۰- ابهت- همراه شاهزاده مارک تواین- از واجبات نماز ■ ۱۱- از امراض جلدی- جانوری که پاهایش دست‌هایش هم است- نوعی آوازخوانی در جنوب ■ ۱۲- کفش چرخدار- قرن حافظ- لازمه خمیر و آماده شدن برای پخت ■ ۱۳- منقار کوتاه- غرامت- نوعی نوشیدنی لبنی ■ ۱۴- عضو شنوایی- زدانش ... برنا شود- برج کج- پادگان تهران ■ ۱۵- طرز حکومت- میمونی از جنس آدم‌نمایا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۵	۲						۱
						۶	۴	
			۸		۱			
	۷	۴			۳			
						۳	۶	
		۳		۵	۲			
						۸		۴
			۱		۹			
۵	۳						۲	

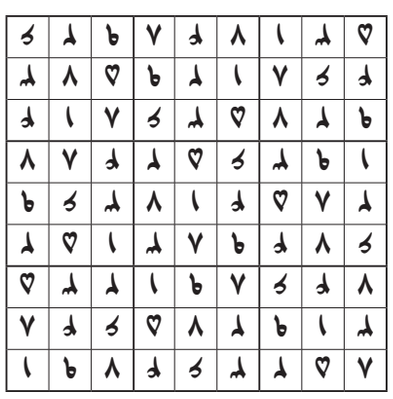

جدول کلمات متقاطع
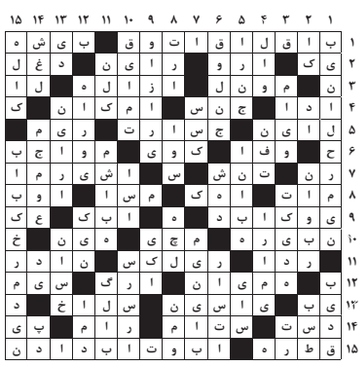
پاسخ جدول شماره ۵۸۰۵